

کلام جدید

ترم اول

مفاهیم معرفتی، بنیادی و مبنایی کلام جدید

جلسه هشتم: انتظارات بشر از دین - بخش پنجم

مدرس: استاد احسان عبادی - پژوهش گر و مدرس مباحث کلام جدید

تایپ و ویراستاری: محمد جواد اسماعیلی

تاریخ شروع دوره: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲

■ بحث انتظار بشر از دین از دیدگاه متفکران غربی - بخش دوم

■ دیدگاه امانوئل کانت

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَغِيْنَا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقیه الله فی ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّة بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

در بحث انتظار بشر از دین بودیم و روی این موضوع کار می کردیم که در مباحث فلسفه غرب نظر بزرگان آن ها و
پایه گذار مبانی غرب به چه نحوی است. برخی از افراد سرشناس را بررسی می کردیم. در مورد دیدگاه گالیله
توضیح دادیم و حال می خواهیم به نقد و نظریات جناب آقای امانوئل کانت بپردازیم.

امانوئل کانت



کانت از فلاسفه معروف غرب است. کانت در زمانی پا به صحنه علمی می گذارد که
بحران های جدید بین علم و دین بود. مباحث معروف جدایی دین از علم یا این که
تحقیق می کردند و اعلام می کردند فلان موضوع علمی با دین سازگار نیست.
مباحثی که جلسه قبل گفتیم کلیسای امروزی و تعاریفی که کشیش ها از انجیل
دارند و از طرفی هم تنها حرف خودشان را درست می دانند، این تعریف با هیچ
منطقی سازگار نیست. کانت در چنین فضایی بود.

از طرفی کانت در فضایی بود که شک گرایان در جامعه زیاد بودند. جریانی که به همه چیز شک می کردند. به اصول
اصلی شک می کردند و اعلام می کردند هیچ واقعیت و حقیقت و قطعیتی وجود ندارد. از یک طرف افراط گری های
دینی که اذعان می کردند هرچه دین گفته را باید پذیرفت و هرچه علم گفته را باید کنار گذاشت، و از طرف دیگر
افراط گری هایی که یک عده از نظر علمی داشتند و اذعان داشتند واقعیت مطلق وجود ندارد و می توان به همه
چیز شک کرد. در مسائل ماورایی مانند روح و برزخ و عالم قیامت به کل آن را انکار می کردند و قبول نداشتند.

افرادی هم مانند آقای هیوم بودند که اذعان داشتند اصالت با تجربه است. یعنی حرف اصلی را تجربه می زند. هر
جا تعارضی پیش آمد اصالت با تجربه است. مثلاً انسان روح و جسم دارد و اصالت با روح است، اما هیوم می گوید

اصالت تمام مباحث با تجربه است. چیزی را که بتوان تجربه کرد قابل درک و پذیرش است، اما چیزی مانند مرگ که قابل تجربه نیست قابل درک و پذیرش نیست. در چنین فضایی کانت ظهور پیدا کرد. مباحث ریاضی و فیزیک و امثالهم که مسائل علمی بود همگی زیر سوال رفت. برخی از مباحث ریاضی و فیزیک قابل تجربه نبود و برخی از آن‌ها هم واقعیت بود که گفته بودند واقعیت مطلقى نداریم.

کانت نظام فلسفی جدیدی ایجاد کرد که این نظام روی خیلی از افراد بزرگ و مکاتب فلسفی غرب تاثیر گذاشت. افرادی مانند هگل، مارکس، سارتر، راسل، پوپر، جان هیک و ... تاثیر خودشان را از آقای کانت گرفتند، تا جایی که خود آقای مارتین هایدگر فیلسوف معروف آلمانی صراحتاً می‌گوید: کانت بر زندگی همه ما سایه افکنده است.



اگر شما بتوانید مبانی فلسفه کانت و دکارت را بزیند خیلی از مبانی فلسفه غرب کنار می‌رود. حتی مورخ فرانسوی آقای امیل بریه می‌گوید: از پایان قرن هیجدهم تاکنون به جرات می‌توان گفت که هیچ اندیشه‌ای در فلسفه نبوده است که مستقیم یا به طور غیرمستقیم از فلسفه کانت نشأت نگرفته است. این مطلب را آقای کورنر در کتاب فلسفه کانت می‌گوید. درد این‌جاست که مبانی و حرف‌هایی که گفته شده و رد شده است امروز در کشور ما به عنوان نظریه و مبحث جدید پرورش پیدا می‌کند. خبر نداریم نظریه‌ای که امروز برخی از آن حمایت می‌کنند در خود غرب رد شده است.

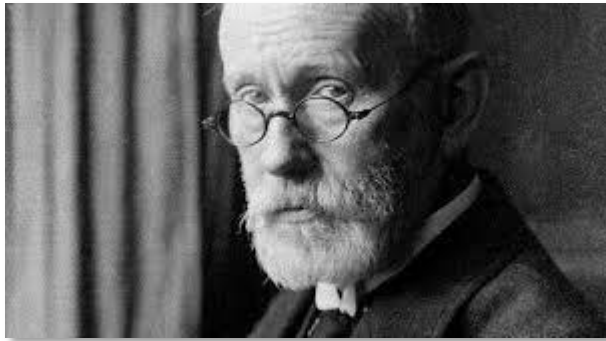
مکتبی که کانت ایجاد کرد معروف به فلسفه انتقادی یا نقادی است. کانت می‌گفت قبل از این‌که به معرفت و شناخت برسید باید تحلیل و ابزاری داشته باشید. بر اساس آن تحلیل و ابزارها به معرفت برسید.

اما حرف کانت این است که ذهن فقط می‌تواند یک تصوراتی را درک کند و عین واقعیت را نمی‌تواند درک کند. منظور کانت این است آن چیزی که من در ذهنم از سیب، گلابی دارم در واقعیت تفاوت دارد. یعنی وجود ذهنی من

با وجودی که در خارج وجود دارد تفاوت دارد. این مبنای شک‌گرایی است. اگر شما این منطق را بپذیرید در حقیقت هیچ چیز واقعی ندارید، چون هیچ وقت به شناخت واقعی نمی‌رسید، چون ذهن شما یک چیز را می‌گوید و واقعیت چیز دیگری است. می‌شود با دلایل عقلی این مبحث را رد کرد. این نظریه آقای کانت رد شده است که آن چیزی که در ذهن ماست با آن چیزی که در خارج است تفاوت دارد. دو ضرب در دویی که چهارتاست و در ذهن شماست آیا در واقعیت برابر چهار نیست؟ سببی که در ذهن شما شیرین فرض می‌شود آیا در بیرون شیرین نیست؟

کانت می‌خواهد بگوید معرفت محصولی از آن صورت ذهنی شماست. یعنی ذهن شما آن‌چه را که تصور می‌کند پایه‌گذار مباحث معرفتی شما می‌شود. یعنی چیزی به نام ماده در خارج داریم که ذهن شما به آن اضافه می‌شود. آن ماده خارجی به علاوه صورت ذهنی شما واقعیت موجود می‌شود که به آن ایدئالیسم استعلایی می‌گویند. این صورت‌های ذهنی هم تنها باید به داده‌های تجربی و حسی منتقل شوند. پس خیلی از چیزها مانند علّیت، خدا، قیامت و ... را نمی‌شود حس کرد. آیا ما در خارج چیزی به نام علت و معلول داریم؟ خیر. پس این مباحث کنار می‌رود و نمی‌توانید درک کنید و نمی‌توانید به معرفت خدا برسید چون خدا را نمی‌بینید و احساس و تجربه کنید. با این وجود خدا چه‌طور اثبات می‌شود؟ ما اصلی به نام علت و معلول داریم و معلول‌هایی که در جهان هستند و پدید آمدند علت آن خداست. در همین حد خدا اثبات می‌شود و گرنه معرفت به خدا امکان ندارد چون خدا قابل تجربه و حس نیست.

این تفکرات مانند حس‌گرایی، تجربه‌گرایی و ... امرئز در فلسفه غرب رواج دارد. پس نظر کانت راجب خدا شامل یک سری مباحث اخلاقی است. یعنی یک سری ضوابط اخلاقی داریم، مانند این که آدم خوبی باش، ظلم نکن و ... این نظام اخلاقی و قوانین اخلاقی که در این جهان است قانون‌گذاری می‌خواهد. مبدا و ضامن این قوانین چه کسی است؟ کسی که آن قوانین را صادر می‌کند و آن کسی که ضامن این قوانین هم است. یعنی اگر کاری کردید به شما پاداش بدهد و اگر کار بدی کردید شما را عذاب دهد. این یعنی خدا. یعنی از نظر آقای کانت خدا فقط در حد یک سری مباحث اخلاقی ساری و خلاصه شده است. مباحث مربوط به امور سیاسی، اجتماعی، جهان آخرت و امثالهم به هیچ عنوان برای خدا قابل تصور نیست.



نقد نظریات آقای کانت:

آقای کانت! نظریه معرفت‌شناسی شما لازمه آن است که ما واقعیت را در خارج نفی کنیم. چون شما گفتید ما هیچ معرفت واقعی نداریم. یعنی معرفت‌های ما نسبی است. با معرفت نسبی نمی‌توانیم به تفاهمی برسیم. با معرفت نسبی اصلاً نمی‌توان گفت این صحیح است یا ناصحیح. شخصی برداشتی می‌کند و شما آن را نادرست می‌دانید، اما خود آن شخص مخالفت می‌کند. آن صورت ذهنی که در ذهن من بود این است و من از طریق صورت ذهنی خودم آن چیزی که در ذهن خودم برداشت کردم این نتیجه‌گیری را کردم و شما نمی‌توانید آن را نادرست بدانید آقای کانت!

آقای کانت! با یک سری صورت‌های ذهنی که نمی‌توانیم واقع را کشف کنیم. ممکن است مبنایی که در ذهن من است نادرست باشد. با این توصیف اصل هستی‌شناسی کنار می‌رود، واقعیت مورد تردید قرار می‌گیرد. آقای کانت! نظریه خود شما هم مورد تردید قرار می‌گیرد چون شما نظریه خودتان را به عنوان یک امر قطعی قبول دارید در حالی که در این‌جا خودتان اذعان دارید در هیچ چیزی ما قطعیت نداریم.

آقای کانت! ادعایی که شما دارید مبنی بر این‌که تنها موادی که یک مکانی داشته باشند و قابل لمس و حس باشند فقط آن‌ها در ذهن قابل تصور است و حقایقی ماند روح و خدا و امثالهم از این محدوده خارج هستند غیرقابل پذیرش است، چون ما با علم حضوری و وجدانی می‌توانیم راحت رابطه علت و معلول را درک کنیم. درست است که علت و معلول را نمی‌بینیم اما می‌توانیم درک کنیم. این سنگ به شیشه خورد و من آن را حرکت دادم. علت این بود. علت خردشدن شیشه پرتاب سنگ بود. علت پرتاب سنگ من بودم. این مسائل به صورت وجدانی و احساسی قابل درک است. از طرفی شما می‌توانید از طریق یادگیری علمی، مباحثات و استدلال‌های فلسفی و منطقی رابطه خدا و عالم طبیعت را درک کنید.

پس این‌که ما برخی چیزها را نمی‌بینیم پس قابل معرفت نیست حرف نادرستی است. ندیدن دلیل بر نشناختن نیست. قرار نیست ما هر چیزی را می‌بینیم بشناسیم. می‌شود یک چیز را از طریق صفات و چیزهای دیگر هم شناخت.

آقای کانت! شما دین و خدا را تنها در مباحث اخلاقی به میان آوردید. این مسئله با دین مسیحیت فعلی سازگار است ولی با ادیان ابراهیمی واقعی مخصوصا اسلام که مسائل فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دنیوی، اخروی و امثالهم سازگار نیست. شما انتظار بشر از دین را تنها و تنها در محدوده اخلاق ساری و جاری کردید. شما مسیحیت انحرافی را مشاهده کردید و به این نتیجه رسیدید. آیا اسلام واقعی را هم مشاهده کردید؟

آقای کانت کتاب مقدس را بی‌اعتبار می‌داند و می‌گوید مطالب زیادی از کتاب مقدس با مبانی دینی اصلا سازگار نیست. آن چیزی که آقای کانت راجب دین می‌گوید شامل همین مباحث طبیعی است. مباحث طبیعی در بحث دین که هر کسی در ذهن خود خدایی را تصور کرده است وگرنه آقای کانت دین آسمانی را نمی‌پذیرد. فکر نکنید آقای کانت مسیحی بود، بلکه او در همین حد می‌گوید که رابطه‌ای بین خدا و مخلوقات وجود دارد.

اگر کانت در زمان حاضر بود و اسلام و مبانی آن را راجب علم و مسائل دیگر مشاهده می‌کرد قطعاً آن دلایل خودش را نداشت و نمی‌پذیرفت.